

مضارب

به مناسبت سالمرگ خاموشی «احمد عاشورپور»

● **حمید فرید**؛ نخستین مرتبه‌ای که صدایش را شنیدم، تازه نوجوانی بودم کنجکاو و همیشه در میان کتاب‌ها و کاست‌های برادرم به دنبال اتفاق جدیدی بودم و معمولاً بدون اجازه و در نبودش به آنها گوش می‌دادم. در میان آنها کاستی مشک‌ی‌رنگ بود که فقط بر جلدش «موسیقی فولکلوریک کیلان» نوشته شده بود. هنوز آن روز را به یاد دارم، لحن و صدا آن‌قدر برایم دلنشین بود و حرکت خاص داشت که من را دچار شعف کرد، نوایی که بعدها فهمیدم خواننده‌اش احمد عاشورپور است. احمد عاشورپور در بهمن ۱۳۹۶ در محله غازیان انزلی چشم به جهان گشود. مردی از ریشه‌های فرهنگ کیلان که به وسعت و بزرگی آن است. آن چنان با عشق به موسیقی زادگاهش، در زمانی عشق ورزید و خواند که بسیاری از هم‌نسلان او از زبان بومی و مادری خود خجل بودند. او تحصیلاتش را در زمینه مهندسی کشاورزی و در دانشگاه تهران ادامه داد و در سال‌های ابتدایی رادیو تهران به «استاد صبا» برای همکاری در رادیو تهران معرفی شد و با بزرگانی مانند «مرتضی محجوبی» و «حسن تهرانی» نیز همکاری داشت و پس‌ازآن به دعوت «روح‌الله خالقی» با انجمن ملی موسیقی همکاری کرد. در دورانی که ترانه‌های محلی بسیار حقیرتر از خواندن ترانه‌های معمول به نظر می‌آمد، او به خواندن ترانه‌های فولکلوریک و مردمی پرداخت؛ ترانه‌هایی که رنگ‌وبوی زندگی مردم کوچه و بازار، مردم زحمتکش و تهیدست را داشت. ترانه‌ها و تصنیف‌هایش سینه‌به‌سینه جاری بود و آوازهایی که دست‌به‌دست می‌شد، از صفحه گرامافون، به کاست و سی‌دی و همه به‌راش را بردند؛ غیر از او. برخی



سود مادی برخی لذت شنیدن؛ اما برای او چه فرقی داشت. عاشورپور هیچ‌وقت به فکر پول و سود نبود و فقط برای دل خود و موسیقی کیلان و مردمش بود که می‌خواند. موسیقی عاشورپور نه تقلید مبتذل از موسیقی غرب بود و نه بیان ساده و بدون واسطه ملودی‌های تکراری مردم کوچه و بازار بود. عاشورپور در عرصه هنر، خلاق بود. او به‌خوبی می‌دانست که هنر وقتی زنده است که مانند هر پدیده زنده دیگر در کار دفع و جذب باشد و موزیسین خلاق کسی است که در کار خود عناصر مثبت را از فرهنگ موسیقایی دیگر ملت‌ها جذب و بعضی عناصر منفی یعنی عناصر کهنه و بی‌اثر را دفع کند. او می‌دانست اصالت معنای کهنگی و درج‌ازدن ندارد؛ بلکه هنر وقتی اصالت دارد که ضمن دربرداشتن ویژگی‌های عمومی، دارای مهم‌ترین شاخص ماندگاری باشد؛ یعنی محصول زمانه‌اش باشد و از دل نیازهای زمانه برآمده باشد. او فرق موسیقی کهن را با موسیقی اصیل روزآمد معنا کرد و براساس این بود که او با موسیقی مردمی اروپا نیز آشنایی یافت. عاشورپور موسیقی را در روزگاران دور و به شیوه علمی آموخته بود. کارهایی هم که در زمینه ترانه‌سرایی ارائه داد، به‌نوعی بدعت بود. رنگ‌وبوی موسیقی عاشورپور تلفیقی بود و رگه‌هایی از موسیقی پاپ دنیا در کنار موسیقی سنتی ما و همچنین موسیقی فولکلور را با هم ادغام کرده بود. درعین‌حال باید بگوییم که موسیقی عاشورپور هویت خاص خودش را داشت. مردم کیلان با توجه به اقلیم آن سرزمین نیاز به موسیقی امیدبخش و نشاط‌آور دارند. مردمی که در پهنه شالیزارها به جنگ زالوها می‌روند تا زندگی را پیدا کنند، این مرد نمی‌تواند با یأس فلسفی و گرایش‌های ویژه روشنفکری زندگی کنند. آنها، موسیقایی می‌خوانند که توانان دریا را بسراید و در غوغای جمعه‌بازار، گرمی خون سرخی را که در گونه‌های دختر عاشق جریان دارد، به عرصه کلام بکشانند. اکنون صدای عاشورپور جزئی از فرهنگ شنیداری مردم کیلان شده است؛ هنگامی که ماهی می‌گیرند، وقتی پشت فرمان تاکسی نشستند،ان صبادان، شالی‌کاران، کارگران و بچه‌ها ترانه‌هایش را گوش می‌دهند و زمزمه می‌کنند. ترانه‌های عاشورپور آکنده از امید بود و امید، عنصر شاخص ترانه‌های عاشورپور بود. زندگی در هر شرایطی و هر گنجایی که باشیم، شامل خنده و رنج و گریه است و برای عاشورپور هم چنین بود، ولی هیچ‌وقت از رنجش حرف نزد و ناامید نبود. مبارک و ماندگاری را می‌توان در آثار یک هنرمند بیشتر مشاهده کرد. مرگ تکه‌ای از زندگی است و این برای یک هنرمند مشهودتر است. بزرگ‌ترین ارزش‌هایی که عاشورپور در عرصه موسیقی خلق کرد، اثری‌زایی، امیدبخشی و زندگی‌سازی بود. متأسفانه به دلیل ممنوعیت نمایش در دوران جوانی و اوجش، ملت ایران را از شنیدن این منبع مسلم انرژی و حیات در عرصه موسیقی محروم کرد و این امر باعث شد تا هم‌نسلانش شناخت چندانی از او و موسیقی‌اش نداشته باشند. عاشورپور در حوالی سال ۱۳۲۲ به واسطه فعالیت‌های سیاسی چند سالی را در زندان و در غربت به سر برد. و پس از انقلاب مدتی در وزارت کشاورزی به فعالیت پرداخت. در اوایل دهه ۸۰ کارهای او به همت بابک ربوخه جمع‌آوری و اجرا شد. خاطرات او در کتابی با عنوان آفتاب خیزان، دریا طوفان به چاپ رسیده است و سرانجام در ۲۲ دی ۸۶ به علت عفونت ریه و کھولت سن در بیمارستان جم تهران چشم از دنیا فروبست. یادش گرامی.



جابر قاسمعلی

فیلم‌نامه‌نویس

به‌دنبال انتشار فایل صوتی آقای حسن عباسی علیه مسعود کیمیایی، توضیحات زیر به‌نظر ضروری می‌آید. پیش از هر توضیحی لازم است بخشی از این فایل صوتی را به عنوان مقدمه و بهانه نگارش این یادداشت، پیش روی خوانندگان محترم پیاده و مکتوب کنم.

ایشان در این فایل می‌فرمایند:

«مسعود کیمیایی! همین مسعود کیمیایی! که الان بلند شده گفته که من فیلمم را از جشنواره فجر می‌کشم بیرون. این اومد تو دفتر من نشست… تو دفتر من! برای قضیه فیلم خودش. ته قضیه فیلمش، وقتی اومد نشست تو دفتر من… خودش الان می‌دونه، به گوشش می‌رسه… اومد گفت: (با لحنی تمسخرآمیز) این بهروز رو … نمی‌شه به کاری کرد؟ (خنده حضار).

بعله آقای کیمیایی! اومدی نشست تو دفتر من گفتی بهروز رو نمی‌شه… نظام تا الان هم گذاشته تو این مملکت فیلم بسازی و تو اون جشنواره‌ای که من رئیس تیم داوری جشنواره فیلم فجر بودم، فیلم جناب‌عالی رو آوردم بالا… ما به امثال تو توی این مملکت شرایط را دادیم که تونستی جلو بپایی! تو توی دوره جشنواره کدوم‌یک از هم‌فکرهای خودت تونسته بودی جایزه بگیری؟!».

اگرچه نمی‌توان از لحن تمسخرآمیز و موضع بالای آقای عباسی خطاب به یک فیلم‌ساز پیش‌کسوت به‌راحتی گذشت، که- در صورت لزوم شخص آقای کیمیایی به آن واکنش نشان خواهد داد- اما لازم می‌بینم برای ثبت در تاریخ، نکاتی را به ایشان و خوانندگان محترم یادآور شوم. آقای عباسی در همین فایل صوتی کوتاهی که در شبکه‌های اجتماعی شنیده می‌شود، سه گزاره نادرست مطرح کرده‌اند که یک‌به‌یک به آنها می‌پردازم.

۱- ایشان گفته‌اند: «تو اون جشنواره‌ای که من رئیس تیم داوری جشنواره فیلم فجر بودم…» آقای عباسی! جشنواره فیلم فجر – برخلاف نمونه‌های

فرنگی، مثلاً کن، ونیز و…- در طی ۳۷ دوره برگزاری، هرگز چیزی تحت عنوان رئیس هیئت داوران نداشته است جز یک مورد؛ در جشنواره سی‌وسوم (سال ۱۳۹۳)، آقای مجید مجیدی از سوی دبیر وقت جشنواره، آقای علیرضا رضاداد، به عنوان رئیس هیئت داوران جشنواره حکم گرفت. بنابراین به غیر از دوره سی‌وسوم، هیچ دوره دیگری از جشنواره، ازجمله جشنواره دوره بیست‌ونهم (سال ۱۳۸۹) -که بنده هم در کنار مرحوم علی معلم، مجید انتظامی، ابوالقاسم طالبی، جهانگیر الماسی و حسن عباسی جزء داوران بخش سودای سیمیرغ آن دوره بوده‌ام- «رئیس» به معنای رسمی و متعارف نداشته است.

چگونه می‌شود آقای عباسی که نه فعالیت و تجربه سینمایی داشته و نه جایگاهی که مشخصاً مرتبط با سینما باشد و نه حتی نظریه‌پردازی در حوزه سینما، بتواند در هیئت داوران یک جشنواره ملی حضور داشته باشد؟ مگر به توصیه فلان نهاد و بهمان مقام! اگرچه آموخته‌ایم این شیوه‌ای رایج در چنین داوران جشنواره است، اما بی‌ذریع و «ریاست هیئت داوران» به‌راستی جامه‌ای نیست که بر قامت غیرسینمایی آقای عباسی دوخته شود. اگر غیر از این باشد حتماً آقای عباسی ازسوی دبیر وقت جشنواره، آقای مهدی مسعودشاهی حکم گرفته‌اند و می‌توانند برای روشن‌شدن اذهان عمومی آن را منتشر کنند تا بنده و دیگران از اشتباه به دراییم.

بالازم به توضیح است که آقای اسدالله نیک‌نژاد

هنر



صرفا برای ثبت در تاریخ

به‌دلیل فشار مطبوعات دست‌راستی پیش از شروع داوری ناچار به استعفا ش‌د.

۲- ایشان گفته‌اند: «من فیلم جناب‌عالی (مسعود کیمیایی) رو آوردم بالا…» آقای عباسی! شما فیلم جرم، ساخته آقای مسعود کیمیایی را بالا نیاورده‌اید. آن دوره، پنج داور دیگر هم داشتند و تا جایی که از جلسات داوری یادم هست، در جمع اهل سینما شما بسیار مآخوذ به حیاً نشان می‌دادید و برخلاف این روزها، چندان حرف نمی‌زدید. خدا رحمت کند علی معلم را که برای اعتباربخشیدن به جشنواره بیست‌ونهم فجر و هیئت داوری، پیشنهاد داد جایزه بهترین فیلم به «جرم»، ساخته مسعود کیمیایی، اهدا شود. بماند که من هم یک بدهی تاریخی (به‌دلیل قردندیدن برخی از آثارش و از جمله فیلم سرب) به مسعود کیمیایی داشتم و حالا فرصت را غنیمت می‌دیدم برای تمجید و اظهار ارادتم به او. سایر داوران هم پیشنهاد مرحوم علی معلم را پذیرفتند و فیلم جرم «بالا» آمد!

حالا که این را گفتم، بد نیست به یک نکته دیگر هم در جلسات داوری آن سال اشاره کنم. حقیقت آن است که در شروع جلسات داوری، یک نگرانی از پیش با من بود و آن اینکه آقای حسن عباسی نسبت به سینمای اصغر فرهادی واکنش تندی دارد و احتمال آن می‌رود با فیلم «جدایی نادر از سیمین» مخالفت‌های جدی بکند. گویا ایشان پیش‌تر به شوخی یا جدی فیلم درباره الی را نماد و نشانه‌ای از اسلام لیبرالی دانسته بود.

من درباره نگرانی‌ام با مرحوم علی معلم

صحبت کردم و سرانجام همه‌چیز موکول شد به شب نمایش فیلم «جدایی نادر از سیمین» برای داوران. آن شب و پیش از شام، –حتماً آقای عباسی یادشان هست که- من سر بحثی را با ایشان باز کردم درباره نشانه‌شناسی در سینمای کلاسیک و تفاوت آن با سینمای مدرن و اینکه در سینمای مبتنی بر روایت خرده‌پیرنگ که با دوری از داستان‌گویی به شکل متعارف و تمرکز بر شخصیت (و نه قهرمان) و ایجاد مود و حال‌وهوا و البته نمایش نوعی مینی‌مالیسم پیش می‌رود، نباید به جست‌وجوی نشانه و نمادهای متعارف سینمای داستان‌گو بود؛ در واقع، ترس آن را داشتم مبادا ایشان از دل جایی… نشانه‌های دیگری پیدا کند که مهر تاییدی باشد بر تئوری اسلام لیبرالی او در سینمای اصغر فرهادی. این بحث با جمله جهانگیر الماسی تکمیل شد که گفت: در هیچ فیلمی در سینمای ایران ندیده این میزان احترام به قرآن مجید را؛ آن‌قدر که اصغر فرهادی در جدایی… چنین کرده و حرمت قرآن را پاس داشته است. احتمالاً فیلم جدایی… باید به آقای عباسی نشان داده باشد که تقسیم‌بندی نشانه‌شناسانه‌او، اکنون شیوه‌ای ناکارآمد در ارزش‌گذاری یک پدیده هنری است.

این چنین بود که «جدایی نادر از سیمین» پیش از هر جایزه جهانی دیگر، جایزه بهترین فیلم‌نامه و بهترین کارگردانی را از داوران آن سال دریافت کرد. ۳- ایشان گفته‌اند: «ما به امثال تو توی این مملکت شرایط را دادیم که تونستی جلو بپایی…».

مطابق آیین‌نامه شورای پروانه ساخت در سازمان سینمایی کشور، هر فرد ایرانی می‌تواند با رعایت موازین و مقررات فیلم بسازد و این هیچ ربطی به کسب اجازه ازسوی نهادهای یا افراد غیرسینمایی ندارد و طبعاً هرگونه ممانعت از فیلم‌سازی افراد یا آنها را ر «ممن» خود دانستن، آشکارا رفتاری غیرقانونی و غیراخلاقی است.

مسعود کیمیایی فیلم‌ساز معترض سال‌های

پیش از انقلاب است. نیازی به برشمردن فیلم‌های او نیست و بسیاری از ایرانیان آثارش را دیده‌اند. از سر اتفاق، آن چیزی که به او «شرایط می‌دهد تا بتواند جلو بیاید»، فیلم‌های پیش از انقلاب او هستند (برای مثال سفر سنگ که برخی از منتقدان مدعی‌اند به گونه‌ای پیش‌بینی انقلاب بوده) و نه ادعاهای این و آن.

پرسش مطرح می‌شود که آیا فاروقی چاره کار را همان بمب ۲۰هزار کیلوئتی داشته است؟

پسر (داوود باقری)، شب (در نمای نزدیک) از غم

مردگان با در غم جهان بی‌عشقی مردمان خود اشک

می‌ریزد. اشک (روز بعد) به یک جویبار قطع می‌شود.

اما صحنه پایانی:

همان‌طورکه در برج جدی، خورشید دوباره جان تازه می‌گیرد، نمای شب به برآمدن خورشید در افق دوردست قطع می‌شود. روابط پوچ و مناسبات غیرعقلانی، در پایان فیلم به نتیجه‌ای غلامانی می‌انجامد که به گمان من خودش را از پوچی جدا می‌کند. در اینجااست که پسر نوجوان که در اینجا می‌تواند نماینده یک نسل فرض شود، با وجود خودش مواجه می‌شود و جوهره وجود خود را می‌سازد. فیلم‌ساز، قصه خود را با امید به عقلانیت اجتماعی و امکان طردن عشق در جهانی تو به پایان می‌برد. آخرین صحنه فیلم یکی از درخشان‌ترین پایان‌ها در تاریخ سینمای ایران است؛ در فضای مسجد، کیوتران پرواز می‌کند و پسرک، کنار همان حوض بزرگ نشسته است. می‌توان چنین استنباط کرد که در جهان داستان ما، پسرک نوجوان، این بار بدون همان نماد قدرت جامعه مردسالار و با نقد و عبور ذهنی از زمینه‌های بی‌عشقی در جامعه‌اش، آگاهانه در کنار زال آب به انتظار نزول عشق، مهربانی و تولد خورشید در زمستان نشسته است. به نظر می‌رسد که فاروقی، در این مرحله از زندگی‌اش، گرایش به اگزیستانسیالیسم مذهبی را نمایندگی می‌کرد. پوچی در روابط انسانی، به تفکر درباره نجات و رهایی وجود و تعارضات آزارنده آن در طوطی جدی خودنمایی می‌کند. ساختار فیلم چنین هدفی را برآورده می‌کند. نوری که شب از بالا بر شخصیت نمادین مرکزی فرو می‌افتد، در شباهت با نمای فرودین کنار حوض است و به این ترتیب است که فیلم طلوع جدی، با برآوردن آگاهانه خورشید در سرزمین بدون عشق، فیلمی برای تمام زمان‌ها می‌شود.

عنوان‌بندی آخر به زبان انگلیسی است.

پی‌نوشت‌ها:

- [۱] - نگا، ماهنامه فیلم شماره ۵۶۵ دی‌ماه ۱۳۹۸
- [۲] - اسـم اصلی فیلم «آیـاجی» است و آخرین آیـاجی باید نام ایـلیایی فیلم باشد.
- [۳] - بهار مختاریان (۱۳۹۸) در، جد، بز، / بزماهی به نقل از سایت انسان‌شناسی و فرهنگ
- [۴] - می‌دانیم که صدابرداری سر صحنه در سال مدنظر به دلیل ناسیـک‌بودن، بسیار دشوار بود. با وجود این به نظر می‌رسد بیشترین کار و زحمت مرحوم بهرام دارایی، صدابرداری در صحنه تئاتر بوده باشد. البته در آنجا هم تمام امور موسیقی است؛ یا از پشت سر شنیده می‌شود یا کلاً صدا برداری انجام شده است.

زیر درختان زیتون

رکورد فروش نقاشی حسن روح‌الامینی در حراج تهران

● **گروه هنر**؛ دوازدهمین دوره حراج تهران که به هنر معاصر ایران اختصاص داشت، با فروش کلی ۳۱میلیاردو ۷۱۷ میلیون تومان در حالی به کار خود خاتمه داد که رشد مارکت هنری هنرمندان مذهبی و انقلابی ایران را نوید داد. در این دوره آثار هنرمندان انقلاب شکفتی‌ساز شدند و با رشد درخورتوجهی در مقایسه با رقم پایه چکش خوردند که از آن جمله می‌توان به فروش اثری از حسن روح‌الامین اشاره کرد که هفت برابر قیمت پایه به فروش رسید. این اثر از مجموعه «عصیان» این هنرمند با قیمت پایه ۴۰ میلیون تومان پیشنهاد و در نهایت روی رقم ۲۸۰ میلیون تومان چکش خورد. رکورد فروش این دوره نیز در اختیار اثری از حسین زنده‌رودی با عنوان «قوس آبی نیلگون» است که با سه میلیارد تومان قیمت پایه به‌عنوان گران‌ترین اثر این دوره ارائه شد و روی رقم سه‌میلیاردو ۲۰۰ میلیون تومان چکش خورد. تابلوی «طبیعت بی‌جان» منوچهر یکتایی نیز با فروش یک‌میلیاردو ۹۰۰ میلیون‌تومان، اثری از فرهاد مشیری از مجموعه کوزه‌ها با عنوان «خواب یا بیدارم» با فروش یک‌میلیاردو ۶۰۰ میلیون تومان، مجسمه‌ای از ژاژه تباتبایی یک‌میلیاردو صد میلیون تومان، اثری از منیر شاهرودی فرمانفرمایان با فروش یک‌میلیاردو صد میلیون تومان، اثری از فرامرز یلارام و مجسمه «هیچ روی صندلی» اثر پرویز تالوایی نیز هرکدام با فروش یک میلیاردتومانی، هفت هنرمند میلیاردر این دوره بودند.آثاری که در دوازدهمین دوره حراج تهران ارائه شد، معاصرترین آثار به لحاظ سبک و ماهیت در طول دوره‌های گذشته این حراج تاکنون بوده است.در این دوره نیز ۲۶ هنرمند برای نخستین‌بار آثارشان به حراج تهران معرفی شد که برخی از آنها هنرمندان شناخته‌شده‌ای بودند؛ ازجمله مهدی حسینی، کریم نصر، احمد وکیلی، مسعود سعدالدین، فاطمه امدادیان و برخی دیگر نیز هنرمندان کمتر شناخته‌شده با جوانی هستند که فروش آثارشان را در یک رویداد معتبر و رسمی برای نخستین‌بار تجربه می‌کنند. دوازدهمین دوره حراج تهران نیز مانند دوره‌های گذشته میزان آثاری از هنرمندان انقلاب و دفاع مقدس بود که فروش درخورتوجهی را در مقایسه با دوره‌های قبل تجربه کردند و علاوه بر اثری از حسن روح‌الامین که رشد هفت‌برابری را در این حراج تجربه کرد، جاسم غضبان‌پور، عکاس شناخته‌شده دوران جنگ تحمیلی نیز با عکسی با عنوان «یاران فکه» برای نخستین‌بار در این حراج حضور یافت و توانست به فروش ۳۸ میلیون‌تومانی دست یابد. عکس «مگر خرم‌شهر» اثر سعید صادقی نیز روی قیمت بیشینه خود ۷۰ میلیون تومان چکش خورد، نقاشی کاظم چلیپا از دیگر نقاشان انقلاب و دفاع مقدس نزدیک به رقم بیشینه ۳۸ میلیون تومان فروش رفت. نقاشی حبیب‌الله صادقی نیز دو برابر رقم کمینه ۶۰ میلیون تومان چکش خورد. اثر ایچ اسکندری نیز بالاتر از رقم بیشینه ۸۰ میلیون تومان فروخته شد و نقاشی مرتضی گودرزی نیز نزدیک به رقم بیشینه ۳۶ میلیون تومان به فروش رسید.اثر بدون عنوان هانیال الخاص با موضوع شهادت و انقلاب اسلامی نیز در این حراج به قیمت ۱۵۰ میلیون تومان فروخته شد. اگر چه بیشتر خریداران آثار هنری ترجیح می‌دهند که سراغ آثار هنرمندان تثبیت‌شده بروند؛ اما حراج تهران در راستای توجه به مارکت هنری هنرمندان جوان، آثار ۱۳ هنرمند زیر ۴۰ سال را نیز به خریداران پیشنهاد داد که جوان‌ترین آنها در این حراج که برای نخستین بار نیز وارد این رویداد شده است، ۳۳ سال دارد. اجرای مراسم دوازدهمین حراج تهران (هنر معاصر ایران) را حسین پاکدل و رضا کیانیان به‌صورت مشترک بر عهده داشتند و در مجموع از میان ۱۱۸ اثر عرضه‌شده از ۱۱۰ هنرمند نقاش، مجسمه‌ساز و عکاس، ۱۱۵ اثر را چکش زدند. در این دوره پایه پنج اثر بالاتر از یک میلیارد تومان برآورد شده بود که شامل آثاری از حسین زنده‌رودی، منوچهر یکتایی، فرهاد مشیری، فرامرز یلارام و پرویز تالوایی بود و آثار ژاژه تباتبایی و منیر فرمانفرمایان نیز در زمان حراج، سد آثار زیر یک میلیارد تومان را شکستند و به جمع آثار میلیاردری این دوره پیوستند.آثار شهریار احمدی، مسعود اخوان‌جم و آبدین آغداشلو هر کدام ۸۵۰ میلیون تومان فروخته شد.

درخشش «سوربز» در جشنواره‌داکا

● **شرق**؛ فیلم کوتاه «سور بز» به نویسندگی و کارگردانی سعید زمانیان دیپلم افتخار بهترین فیلم کوتاه معناگرا را از هجدهمین جشنواره بین‌المللی فیلم داکا دریافت کرد. این فیلم در بخش مسابقه فیلم کوتاه سی‌وهشتمین جشنواره فیلم فجر نیز حضور دارد و در پنج نوبت نمایش داده می‌شود. فیلم‌نامه این فیلم پیش از این موفق به دریافت پنج جایزه بین‌المللی بهترین فیلم‌نامه کوتاه شده است. عوامل این فیلم عبارت‌اند از تهیه‌کنندگان: حسن محمدی، غلامرضا احمدی؛ نویسنده و کارگردان : سعید زمانیان؛ طراح گریم و پروتز سر بز: سیدجلال موسوی؛ صابردار: محمد حبیبی، طراح جلوه‌های ویژه بصری: رضا انصارین؛ مدیر تولید: سمیرا قربان‌نژاد؛ دستیار کارگردان و برنامه‌ریز: مرضیه اکبرنژاد؛ منشی فحشه: عروجی؛ عکاس: بهرام نوبقایی؛ مشاور رسانه‌ای: مریم بابایی؛ پخش بین‌الملل: امیر نادر بابایی، «سور بز» در انجمن سینمای جوان دفتر ویژه تهران تهیه شده است.